

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین
المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المجتهدین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود راجع به آیه مبارکه اوفوا بالعقود بود و عرض کردیم که مرحوم آقای اصفهانی تحقیقی را راجع به این قسمت انجام دادند، در ضمن مقدماتی، البته آن مقدمه اصلی ایشان آن مسئله این بود که عقد بر عقد قلبی هم به قول ایشان امر معنوی هم اطلاق می شود و ابراز او هم ممکن است به فعل باشد یا به قول باشد، عمده عقد همان امر معنوی است، این لبّ مطلب بود، به مناسبتی وارد بحث وفا شدند که این وفای به عقد هم قاعدتا تابع همان مقدمه است، اگر ما قبول کردیم عقد یک جنبه معنوی و قلبی به تعبیر ایشان دارد وفا هم یعنی آن را کامل قرار دادن، ایفاء به معنای کامل.

و عبارات ایشان را تحقیقا خواندیم، متن کامل خواندیم و متعرض شدیم و عرض کردیم کلمه وفاء انصافا در مجموعه اصطلاحاتی که دارد به معنای تکمیل، کامل، تمام لکن در آن معنای پر شدن هم نیست، کانما یعنی مثلا این را کامل کرد یعنی کاملا پر کرد و به جای خودش آورد اصطلاحی که استفاده می شود این است، آن وقت آن عقدی را که انجام داده انسان آن را کامل بکند، انسان آن را تمام بکند یا پر بکند مثلا قول داده که این کتاب در مقابل بیست تومان باشد این باید کامل بشود، این نمی شود برگردد، حق برگشت را و این کار را ناقص گذاشتند ندارد، اوفوا بالعقود را این جور و ایشان یک مقدار از اشتقاقات و موارد این ماده را هم مطرح کردند یکیش هم وافی عنه یعنی حجّ عنه، من باز دو مرتبه خودم به اساس البلاغة مراجعه کردم ایشان وافیت العام ای حجبت، ایشان وافی را اما تصریح می کند من المجاز، ایشان تعبیر می کند من المجاز، عادتا مجاز به اصطلاح بعد از نزول قرآن است یعنی بعد از قرن اول است یعنی در لسان مردم جا گرفته و عرض کردیم ظاهر عبارت لسان العرب هم هست که وافاه یعنی اتاه، آمد لکن انصافا فکر می کنم وافاه فقط نکته اش اتاه نبوده، اتیان نبوده، در مورد حج به عنوان این که این سیر با آمدن حج تمام می شود یعنی توش آن مسئله تمام و کمال و پر شدن خوابیده است و در مورد عادی هم مثلا وافیتک فی هذا الیوم، اگر وافی می گفته یعنی این سفری که

من شروع کردم به این جا تمام شد، کنایه از این باید باشد، مجاز باشد همان طور که ایشان گفت، آن وقت این در حج هم بکار برده شده، در حج بیشتر بکار برده شده است، چون به طور متعارف حج یک ایام معین دارد، حجاج عدد معین دارند، وفایش و پر شدنش به رسیدن مکه و انجام آن اعمال است، ظاهرش این طور است، ظاهر تعبیر و اما این که وافی باب مفاعله به معنای حج خصوص حج باشد خیلی بعید است، صوابش همین است که زمخشری گفته است، یک نحوه مجاز است و سرّ مجازیتش را هم عرض کردم. به هر حال این بحث اولی بود که مرحوم آقای اصفهانی داشتند که مجموعاً وفاء به این معناست، البته ایشان ایفاء الکیل و ایفاء العقد را به یک تعبیر گرفتند که این حالا باید توضیح داده بشود.

بحث دومی که باید مطرح بشود و ایشان مطرح نفرمودند بحث هیئات افرادی است، عرض کردیم این کلمه در هیئت ثلاثی مجرد در قرآن کریم بکار برده نشده یعنی وفا یفی، در هیئات افرادی باب افعال به کار برده شده مثل اوفوا بالعقود، اوف الکیل و در باب تفعل الله یتوفی الانفس حین موتها، در باب تفعل، توفیهم اجورهم، ابراهیم الذی وقّی، و باب استفعال، الذین اذا الکتالوا علی الناس یتستوفون و به نظرم یتستوفون یک مورد هم باشد، در این چند باب به اصطلاح این هیئت استعمال شده، اینی که در ظواهر قرآن هست و راجع به حدیث هم عرض کردیم در آن احادیثی که من در معجم المفهرس دیدم وفا هم بکار برده نشده ثلاثی مجرد، آن وقت در این ثلاثی مزیدش در تفعل زیاد یعنی اینی که در کتاب معجم المفهرس چند صفحه راجع به باب تفعل است، یتوفی، متوفی و متوفا، غرض در باب تفعلش در روایات خیلی بکار برده شده است، این خلاصه هیئات افرادی ای که نسبت به این کلمه در قرآن وجود دارد، إنما الکلام در معنای این هیئات است، إن شا الله چون بعد مرحوم آقای اصفهانی معنای هیئت را به لحاظ اصطلاحی که اوفوا بالعقود حکم تکلیفی در می آید حکم وضعی در می آید ما اولاً یک مطلبی را عرض بکنیم قبل از این مطلب و آن این که اصولاً هیئات مثل معانی حرفیه معانی ای هستند که در غیر معنا می دهند، لذا عرض کردیم مثل مرحوم نائینی معانی حرفی را معانی ایجاد می داند، معانی اسمی را اخطاری می داند یعنی ایشان می گوید مثلاً تسبیح به وزای این شیء وضع شده است، تسبیح که می گوید شما این شیء را اراده می کنید لذا اخطار است یعنی این معنا به ذهن خطور می کند اما وقتی معنای فی را گفتید تسبیح در دست من، در چیزی نیست

.....

که شما اخطار بکنید ایجاد می کنید، چون در اصلا وجود ندارد، دست وجود دارد، تسبیح هم وجود دارد، یک حالتی که ایجاد می شود بین دست و آن حالت احتوا یعنی به جوری باشد که تسبیح در دست باشد و خارج دست نباشد این را در لغت عرب تعبیر به فی می کنند، در فارسی تعبیر به در میکنند لذا ایشان نظرش این است که معانی حرفی ایجاد است، خودش چیزی نیست و این توضیحاتش را عرض کردیم این اولین بار به این تعبیر تا آن جایی که من می دانم مرحوم نجم الائمه رضی رحمه الله در شرح کافیه دارد، البته این بحث معنای حرفی در شرح جامی هم هست، این که معروف است حاصله محصله، مشکل همان اول شرح جامی هم هست اما مرحوم نجم الائمه رضی انصافا خیلی قشنگ توضیح داده این مطلب را، ایشان خلاصه حرفش این است که معانی حرفی به اصطلاح من معانی اندکاکمی هستند در غیر ملاحظه می شوند، به حیثی که اگر غیر نباشد نیست، چیزی نیست، مثل معانی انتزاعی دیگر، مثل فوقیت سقف، اگر من از اتاق بیرون بروم دیگر فوقیتی نیست، فوقیت خودش چیزی نیست، معانی حرفی که حروف باشند یا هیئات باشند چه هیئات افرادی و چه هیئات ترکیبی خودشان چیزی نیستند، یک نوع نسبتی است که شما نگاه می کنید، آن وقت این نسبت را اگر فی نفسه ببینید اسم به ازایش است، مثلا احتواء، احتوای یک چیز، این را اگر بگوییم احتوا اسم می شود، همین احتوا را مندرک در طرفین ببینیم می شود حرف، تسبیح فی یدی تسبیح در دست من است، این تسبیح وقتی تسبیح را دیدیم و دست را دیدیم این اندکاکمی می شود، فی خودش چیزی نیست، این یک بحث هایی هم که بعد مرحوم آقای اصفهانی هم این جا در شرح کفایه شان دارند که توضیحاتی دادند، اصل این حرف مال مرحوم آقای نجم الائمه رضی است، ایشان خلاصه حرفش این است همین بحثی که آقایان دارند که ما لا وجود له فی نفسه، این بحث را ایشان این جوری مطرح کردند و لذا خوب دقت بکنید در معانی حرفی اگر شما می خواهید بحث بکنید آن طرفین را نگاه بکنید چون خودش چیزی نیست، آن که مثلا حالتی را که فرض کنید این تسبیح را بالای دست می گذارید بهش می گوید علی، این تسبیح روی دست من است، داخل دست می گیرید می گوید فی، این هر دو هیچ فرق نکرد تسبیح است و دست، یک نسبتی پیدا می شود و این نسبت هم نه فی نفسه بلکه به لحاظ طرفین، اگر فی نفسه آن نسبت را دیدید مثلا شما می خواهید بگویید اگر کاری قبلش چیزی نبوده می گوید ابتداء، چیزی که قبلش نباشد ابتدا می گوید اما اگر گفتید قرئت

.....
من صفحه، این جا هم ابتداست اما ابتدا را در ضمن قرائت و صفحه دیدید، و لذا در معانی حرفیه آن نکته اساسی در معانی حرفیه آن اطراف قضیه است که باید، لذا گفتیم این مطلب را که هست در کتاب فصول و بعدا در کفایه دارد که معانی حرفیه عالی هستند، معنای حرفی عالی است، این تعبیر را تا آن جایی که من دیدم اولین بار در فصول آمده و بعد هم در کفایه، گفته شده مراد آلی هم همین معناست.

پرسش: به تعبیری وجود رابطی دارند

آیت الله مددی: رابط نیستند، رابطی، این حرفی که آن ها گفتند و مرحوم آقای اصفهانی هم یک توضیحی داده است و در مقابلش استقلالی است، و تعبیر مختلف، این حقیر سراپا تقصیر همیشه تعبیر به اندکاکمی می کنم، معنای حرفی یک معنای اندکاکمی است یعنی مندرک در طرفین است، طرفین را نگاه می کند آن معنای حرفی را در می آورد، یک حالتی را در طرفین نگاه می کند به آن حال فی و احتوا می گوید، یک حالتی را نگاه می کند می گوید استعلا، تسبیح روی دست، در دست، در دست و روی دست، هیچ فرقی نکرد، تسبیح است و دست، هیچی اضافه نشد، هیچ واقعی عوض نشد، به قول آقایان مثلا وجود رابطی، یک نحوه وجود رابطی ما لا وجود له فی نفسه، در فی نفسه اصلا وجود ندارد، همین دیدم یک شرحی از نجم الاثمه چاپ مصر چاپ شده محشی حاشیه زده که نه معنای حرفی مثل معنای عرض در مقابل جوهر است، مراد نجم الاثمه هم همین است که معنای حرفی هیچی فی نفسه ندارد، به ملاحظه اطراف است، ما به ذهنمان آمد که بهتر تعبیرش این است که بگوییم اندکاکمی است، طبیعتا معنای حرفی یک معنای اندکاکمی است لذا در معانی حرفی آن چه که خیلی برایتان مهم است آن اطراف را ببینید و این نسبتی که هست، این فهم قضیه است یعنی نکته اساسی این است یعنی فهم اساسی در مفاد ترکیبی چه در ترکیب افرادی چه در مفاد هیئت، چه هیئت ترکیبی و چه هیئت افرادی این است مثلا شما وفا را در هیئت افرادی در باب افعال، وفا را در هیئت افرادی در باب استفعال، این جوری. بعد همین وفا را در هیئت ترکیبی در اوفوا بالعقود، چون بعد مرحوم آقای اصفهانی به لحاظ اصطلاح سعی کرده شرح بدهد من اول شرح لغویش را اشاره بکنم، این بحث سوم ماست من فقط اشاره می کنم. ببینید شما در مثل اوفوا بالعقود دقت بکنید اگر می خواهید مثل این کلمات تحلیل بکنید که ابتدائا

.....

تحلیل عرفی و لغوی و بعد تحلیل اصطلاحی و بعد تحلیل شرعی، اصطلاحی یعنی قانون، شرعی اگر شارع مقدس چیز دیگری داشته باشد غیر از قانون، این را اصطلاحا شرعی می گوئیم، اول تحلیل لغوی است، در تحلیل لغوی وقتی می گوید اوفوا بالعقود، یک متکلمی فرض شده که می گوید، دوم یک مخاطبی فرض شده که مسلمان ها باشند، خوب دقت بکنید، یک متکلم فرض شده، یک مخاطب فرض شده، یک ماده یا به قول آقایان متعلق یا به قول بعضی هایشان موضوع، فرض شده که آن وفا باشد، یک متعلق المتعلق، حالا به نحو با اتصال به باء، فرض شده که اسمش عقود است، پس در حقیقت می خواهد یک رابطه ای ایجاد بشود بین متکلم و مخاطب و وفا و عقد، این اوفوا بالعقود می شود، این را ما از نظر لغوی تحلیل می کنیم بعد مرحوم آقای اصفهانی تحلیل اصولی و قانونی کرده که آیا از این وجوب در می آید یا نه پس در درجه اول در این جا مراد از معنای حرفی این است که از این هیئت ترکیبی چه چیزی در می آورید

پرسش: معنای کاربردیش چیست؟

آیت الله مددی: آهان، معنای کاربردیش چیست پس اولاً هیئت افرادی را بررسی می کنیم مثلاً باب افعال چیست، باب تفعیل چیست، باب تفعّل چیست، این هیئت افرادی است، هیئت افرادی هم فرق نمی کند آن هم معنا دارد، آن هم چون معنای حرفی است لحاظی کرده است، بعد می آئیم معنای ترکیبی را لحاظ می کنیم یعنی شما این تصور را بکنید که همیشه در کلمات این تحلیل هست، متکلمی هست، مخاطبی هست که وفا باشد و عقد، مثل اکرم العلماء، متکلمی هست، مخاطبی هست، متعلق یا موضوع، بعضی ها مرحوم نائینی این ها را موضوع می گویند، متعلق اگر گفت اکرم العلماء، اکرام موضوع است پیش نائینی، شاید تا حالا بیشتر در اصطلاحاتشان موضوع را علما گرفتند، مرحوم نائینی موضوع را علما می گیرد، الان بیشتر این است، مرحوم نائینی اکرام را متعلق می گیرد علما را موضوع می گیرد و لذا یک اصطلاحی دارد که این اصطلاح ایشان است، چند بار هم گفتم، ده ها بار من در این بحث ها عرض کردم فرق بین موضوع و متعلق در اصطلاح نائینی این است که موضوع آن چیزی است که تحت دائره طلب نیست، طلب بهش نمی خورد، متعلق آن چیزی که تحت دائره طلب است، اصطلاح ایشان فوق دائره طلب تحت دائره طلب یعنی اگر گفت اکرم العلماء خود وجود علما

.....

تحت دائره طلب نیست، نمی گوید عالم ایجاد بکن! آنی که تحت دائره طلب است آنی که مطلوب است اکرام است، آن وقت گاهی اوقات تعبیر نائینی این طوری است که متعلق و موضوع، گاهی اوقات می گویند اکرام متعلق و علما متعلق المتعلق، روشن شد؟ تحلیل این کلام یک لغویا و عرف عام، دو قانونیا، سه شرعیا، این یکی از کار های بسیار مهم اصول است، در مباحث الفاظ یکی از کار های بسیار مهم این است که از تحلیل این کلام. آن وقت این گاهی مثل اکرم العلماء است که یک تحلیل دارد، این تحلیل در مثل این جائک زید فاکرمه سنگین تر می شود که آیا مفهوم از توش در می آید یا نمی آید. بحث مفهوم شرط و این ها در این تحلیل کلامی و هیئت ترکیبی است که در این جا هست. حالا این جا بحث را به این جا بکشیم پس بحث دوم هیئات افرادی را می خواهیم بحث بکنیم، بحث سوم این هیئت ترکیبی را قبل از این که حرف مرحوم آقای اصفهانی را بخوانیم از نظر عرفی بگوییم ما در عرف چکار می کنیم؟ این نکته اساسی این است.

پرسش: این مرحله سوم است؟

آیت الله مددی: آهان مرحله سوم، چهارم هم اصطلاحی است که ایشان.

ما وقتی می گوییم اوفوا بالعقود متکلم چکار می کند؟ این جا چه دیده؟ وفا را دیده از مخاطب، این وفا را ایجاد کند در عقد، این حالت را دیده. اوفوا بالعقود آن وفا را مخاطب در عقد ایجاد بکند.

پرسش: مگر اوفوا بالعقود برای عرف اجمالی دارد که ما تحلیل داریم؟ کسی نیست که اوفوا بالعقود را یک نحوی اجمال دارد

آیت الله مددی: نه جاء این ها همین طور است، اجمال نمی خواهد داشته باشد، این تحلیل کلام است

پرسش: چرا تحلیل بکنیم وقتی اجمال ندارد و ظاهر را همه می فهمند؟

آیت الله مددی: برای این که آن نکات فنیش روشن بشود

پرسش: مجمل نیست

آیت الله مددی: مثلاً شما در جاء زید شما تحلیل دارید باید تحلیل بکنید، به خاطر فهم لغوی، مثلاً قام زید و زید قائم، قام زید با زید قائم یکی است؟ واضح نمی شود که، و لذا من چند بار عرض کردم یک دفعه اسناد فعلی داریم یا حدیثی داریم، یک دفعه اسناد اشتقاقی داریم مثلاً قام زید این اسنادش فعلی است اما زید قائم، قائم اسنادش اشتقاقی است.

پرسش: این را نه با تحلیل، با تتبع در کلام عرب فهمیدیم که عرب خودش این جوری می فهمد

آیت الله مددی: خب همان را تحلیل کردیم، از خودمان چیزی که خودمان نوشتیم

پرسش: این که فلسفی تر می شود

آیت الله مددی: فلسفه نیست نه

پرسش: یعنی عرب وقتی می خواهد گوش بکند می گوید معنای حرفی است؟

آیت الله مددی: همان به قول شما عرب وقتی می خواهد علی را یاد بدهد نمی گوید علی به چه معناست، تسبیح و دست را نشان می دهد، اندکاکمی یعنی این، یعنی آن طرفین را نیاورد ..

پاسخ پرسش: این تحلیلی است که الان همه دنیا در بحث لغت این تحلیل را دارند، اختلاف لغات را با همدیگر از این راه بررسی می کنند و لذا دقت بکنید این ها اصلاً معتقدند گاهی دو نحوه تفکر است، اینی که شما در فارسی می گوئید زید دانا است و است را به عنوان رابطه می آوریم و در لغت عربی می گوید زید عالم، است نمی آورد اصلاً می گویند دو نحوه تفکر است.

تا این ترکیب ها روشن نشود نمی شود، شما در قائم یک جور تحلیل می کنید مثلاً ما در همین زید، إني جاعلك للناس، این جا به صیغه اشتقاقی آورده است، بعد می فرماید لا ینال عهدی الظالمین، به صیغه فعل آورده است، به نظر ما این خیلی ظرافت دارد، ظرافت فراوان دارد، آن مشکلاتی که در آن آیه ذکر شده با همین ظرافت لغوی حل می شود.

ما کرارا عرض کردیم این تحلیل را اجمالاً مرحوم آقای اصفهانی هم دارد، ما هم فقط جمع و جورش کردیم مثلاً در اسناد فعلی یا حدیثی عرض کردیم اسناد فعلی این است که ما مبدأ را، ماده را در نظر بگیریم، خوب دقت بکنید، در اسناد فعلی مصب نظر روی مبدأ

است، روی ماده است، آن را به ذات ما نسبت بدهیم به نحو حرکت سیلانیه از عدم به وجود یعنی این قید توش هست. وقتی می گوئیم قام زید مبدءاً که قیام است نظیرمان به نسبت دادن مبدءاً به یک ذاتی به این نحوی که نبود و شد، نبود و شد، و لذا در آن زمان در می آید، اسناد المبدء إلى ذات ما بنحو الحركة السیلانیة من العدم الى الوجود، سرّ این هم که فعل زمان می خواهد به خاطر همین حرکت سیلانیه است، اما در اسم فاعل مثل قائم آن جا ذات را در نظر می گیریم به خلاف این، این تحلیل لغوی در هیئت افرادی این کارگشاست در فهم عبارت، وقتی می گوئیم قام ذات ما را در نظر می گیریم و به آن نسبت می دهیم، یک مبدئی را بنحو من الانحاء دیگر حرکت سیلانی را توش ندارد، حالا این به نحو حرفه است، به نحو صنعت است، به نحو شغل است، به نحو تلبس است هر نحوی که باشد، ببینید شما دو تا تحلیل دارید: یک تحلیل اشتقاقی دارید به نحو اسناد اشتقاقی است و یک جا به نحو اسناد فعلی است، قام زید یک جور است، زید قائم کلمه قائم جور دیگری است، این تحلیل ها می تواند، آن وقت از آن طرف ما وقتی به قرآن مراجعه می کنیم خیلی روی این مطالب ظرافت ها کار شده، فوق العاده کار شده است که فعل باشد یا فعل نباشد یا اسم مصدر اشتقاقی باشد یا غیرش باشد، این را یک نکته ای است هم به لحاظ هیئت افرادی و هم به لحاظ هیئت ترکیبی این تاثیرگذار است.

آن وقت این جا این مبحث را می گوئیم، اصلاً ما وقتی فضای اصولی را مطرح کردیم حالا که بحث فقهی ماست، یکی از فضاهای اصولی را فضای لغت قرار دادیم یعنی بیاییم روی مباحث لغت کار بکنیم و اصول را اصلاً از آن راه وارد بشویم یعنی در فضای دوم ما فضای لغت و عرف عام بود اگر یاد آقایان باشد، فضای لغت بود و بعد عرف عام، این فضای لغت یک فضای خاص خودش است، این هم به لحاظ مثلاً فرق بین وفی و اوفی که در قرآن هر دو آمده است، الان در کتب حتی این آلوسی نوشته وفی، اوفی و وفی به یک معناست، یوفیهم اجورهم، ابراهیم الذی وفی، این وفی با اوفی ماده اش که یکی است که وفا است، این که هیئت عوض شد

پرسش: از کجا باید بدانیم؟ استعمالات وفی را باید ببینیم

آیت الله مددی: طبعاً دیگر، از جیب خودمان که در نمی آوریم، وقتی استعمالات را دیدم همچنان که در ماده حالات مختلف را می آورند اسم های مختلف می گذارند، به این درخت می گویند و اگر خشک شد هیزم می گویند، یکی است فرق نمی کند، اگر مرتبش

کردند تخته می گویند، این یکی است، ذات عوض نشد، در هیئات هم همین طور است، گاهی در هیئات یک هیئت را نگاه می کنند همان طور که گفتم اگر ایستاده بود بخواهد بنشیند جلوس است، خوابیده بود بنشیند قعود است، این هست در هیئات هم همین طور است، کاری که الان ما می خواهیم در این جا بکنیم، البته عرض کردیم نمی خواهیم وارد بحث بشویم، اگر بخواهیم وارد بحث لغوی به مقدار واسعش بشویم باید در همین حرف ها بمانیم، من می خواهم جمع و جورش بکنم و ضوابط استظهار لغت را هم برای شما روشن بشود یعنی یک مقداری از بحث ما این است که چه مقدار ما احتیاج داریم که فقیه در مقام فقاها بتواند قدرت بر فهم لغت و استظهار معنا داشته باشد و مقید به دیگران نباشد، بتواند خودش جمع و جور بکند، وفی و اوفی را گفتیم مثلاً لغوین گفتند یکی است، آن شمر این حمدویه گفت دوتاست، آمدند بهش اشکال کردند که نه این خلاف کلام لغوی هاست، یکی بیشتر نیست، حالا این را می خواهیم بررسی بکنیم که آیا این ها به لحاظ افرادی چه فرقی با هم دارند، باب تفعیل با باب افعال چه فرقی با هم دارند، بعد هم به لحاظ هیئت ترکیبی، این عبارت اوفوا بالعقود را اگر بخواهیم ما انجام بدهیم مفاد این عبارت چیست؟ اوفوا بالعقود، چون ما داریم اوفوا الکیل، آیا مفاد هر دو عبارت یکی است؟ که دیدیم عبارت اصفهانی همین طور بود، عهد که ایفاء الکیل، آن مال هیئت ترکیبی است، روشن شد چه می خواهم بگویم؟ پس فرق بین وفی و اوفی مال هیئت افرادی است، ماده یکی است، هیئت افرادیش فرق کرده، فرق بین اوفوا الکیل و اوفوا بالعقود به لحاظ ترکیبی چیست؟ یکیش با حرف آمده و یکیش بی حرف آمده، سوال این است، خوب دقت بکنید، بحثی را که ما می خواهیم مطرح بکنیم این است که با مراجعه به شواهد عرب، با مراجعه به شواهدی که ذکر شده در آیات قرآن در درجه اول چون این آیه، آیه قرآن است با شواهد خود قرآنی مثلاً گفتیم مرحوم اصفهانی به نقل از کتب لغت در لسان العرب هست که الوفاء ضده الغدر، ضد الغدر، در حدیث جنود العقل هم همین طور است اما عرض کردیم در قرآن در مقابل وفا و لا تنقضوا آمده است، در مقابلش یخسرون، یستوفون و یخسرون، استیفا می کنند اخسار می کنند، استیفا یعنی کامل می کنند و اخسار ناقص است، پیمانه را ناقص می گذارند، پر نمی کنند، پس در قرآن به لحاظ مقابله دو تا آمده است، غدر هم نیامده یکیش آمده نقض و یکیش هم آمده مسئله خسارت، گفت إذا اکتالوا علی الناس یستوفون و إذا کالوهم أو وزنوهم یخسرون، کم می گذارند، چه پیمانه

چه ترازو را کم می گذارند، پس بنابراین به ذهن ما خوب بود که مرحوم آقای اصفهانی وارد این بحث هم می شد، ما دو تا بحث را اضافه کردیم بر بحث های ایشان، یکی فرق هیئات افرادی و یکی هم فرق هیئات ترکیبی، آیا اوفوا الکیل با اوفوا بالعقود یک جور معنا می شود؟ آن وقت این نتیجه اش چه می شود؟ این نتیجه اش این می شود که می آید در فقه تاثیرگذار می شود. حالا این آخرش می رسیم به تاثیرگذاری فقه، این را بعد از عبارت مرحوم آقای اصفهانی می گوئیم، البته الان یواش یواش واضح می شود.

پرسش: موضوع شناسی است

آیت الله مددی: طبعا طبعا

خدمتتان عرض کردم که عرض کردیم آن چه که در قرآن آمده و در این معجم المفهرس در کتب مشهور اهل سنت در حدیث پیغمبر هم من وفا ندیدم، ثلاثی مجرد اما در روایات ما آمده است، حالا مگر کتب اهل سنت به قول امروزی ها سرچ بکنید غیر از کتب معروفشان، غیر از معجم مفهرس، در احادیث غیر معروفشان مثلا وفی بعهده، وفی بنذره، در کلمات خود پیغمبر نه در کلمات، این کاملا واضح است که در مدینه در همان جایی که محل نزول قرآن است بعد از مدتی وفا بکار برده شده و عرض کردیم بعد ها هم که لغوی ها آمدند گفتند وفی و اوفی به یک معناست، وفی بعهده وفی بنذره، اوفی بنذره، و این شمر بود که می گفت به یک معنا نیست، به دو معنا نیست، ثلاثی مجرد. البته طبق تصور ما روشن شد که لغت چون زمن می گیرد ممکن است در یک زمان این لغت نبوده، بعد این لغت آمده، بین مردم جا افتاده، این هست یا به قول قدیمی ها گاهی می گفتند که مثلا تصریح هم دارند و اماتوا ماضی یدع و یذر، البته ودع را گفتند استعمال شده، ماضی این دو تا را یعنی این مال زمان است، بر اثر گذشت زمان، ما این را مفصلا عرض کردیم که اصولا لغت مثل حالا فرض کنید یک انسان خیلی نسل و اولاد و ذریه دارد یک عده هم کم دارند، بعضی از لغت ها اشتقاقشان خیلی کم است، بعضی ها از لغت ها خیلی زیاد است و مراد از اشتقات یعنی موارد دیگر، هیئات دیگر، ممکن است یک لغت فقط در هیئت افعال آمده و ثلاثی مجرد یا حتی در هیئت ثلاثی مجرد فقط مضارع آمده، ماضی نیامده، این لغات فرق می کنند از این جهت خود مواد فرق می کنند و زمان هم تاثیرگذار است، احتمال بسیار قوی دارد که در زمان پیغمبر وفی را به این معنا بکار

نمی بردند، بعد ها که این بکار برده شده و در روایات ما آمده ما کان من نذر الله فف به، این را حالا من در اهل سنت ندیدم که اهل سنت هم دارند که مثلا گفت نذر کردم، ندیدم که تعبیر ف آورده باشند مگر آن جا، می گویم در غیر کتب مشهورشان اگر باشد، آن وقت آنی که ما الان می فهمیم یکی یکی وارد بشویم مسئله وفی ظاهرش این است که لازم است متعدی نیست، وفی نذر معنا ندارد و لذا برای تعدیه به باء متعدی می شود، آن وقت آن را اگر بخواهیم تحلیل بکنیم همان بحث معروف در باء تعدیه، معروف بین لغویین باء خودش به معنای تعدیه است، مراد از این که باء به معنای تعدیه است یعنی آن ماده ای که در فعل است به متعلق باء، به مدخول باء سرایت داده می شود، مثلا اگر گفتیم ذهبت بزید، این ذهبت بزید یعنی ذهاب را برای زید قرار دادم، خب البته بعضی از لغوی ها مثل سهیلی معتقدند نه، اذهبت زیدا به این معناست یعنی ما به فارسی می گوئیم اذهبت زیدا زید را فرستادم، روانه کردم. اما اگر گفتیم ذهبت بزید رفتیم و زید را هم با خودم بردم، باء تقریبا معنای مع می دهد

پرسش: مغنی قبول نمی کند

آیت الله مددی: بله مغنی قبول نمی کند چون در قرآن دارد ذهبت الله بنورهم، این معنایش این است که خدا هم با نورشان می رود و این اصولا که نحوی ها نوشتند باء برای تعدیه این مقدار شعور داشتند که مرادشان این است یعنی یکی از کاربردهای باء، اساسا عرض کردم باء برای الصاق است، یک معنای عامی از الصاق و اتصال، در همین مغنی که ایشان فرمودند معنای اول الصاق آورده است و گفت لم يذكره البصريين إلا هذا المعنى، بصری ها فقط گفتند باء، ایشان چهارده تا معنا می گوید ایشان می گوید بصری ها فقط الصاق را گفتند، حق هم با آنهاست، انصافا حق با آنهاست، حقیقت باء یک نحوه اتصال است، البته کرارا عرض کردم ب در لغت عرب در فارسی بعضی جاها به هست و بعضی جاها با، با باید تلفظ بشود مثلا می گوید قطعت بالقدم با تیشه یا بالمنشار یا اره، شما باید بگویید با اره، اما بعته بکذا به پنج تومان فروختم آن جا به می آوریم، آن جا با معنا ندارد. علی ای حال ما کار به فارسیش نداریم در زبان عربی انصافا با برای اتصال و الصاق است، پس این تحلیل لغویش این است که وهبت بزید یعنی این ماده را که ذهاب باشد این را رساندم به زید، الصاق کردم یعنی ماده ذهاب را برای خودم قرار ندادم نه این که خودم هم با او رفتیم، این تعدیه نیست،

مرادشان از تعدیه این است که اگر گفت فِ بنذرک، این وفا که ماده باشد که به معنای کامل، تام، این تمامیت را و لذا گفتیم وفا یعنی تمّ و اوفی اتمّ، این تمّ خودش لازم است، متعدی نیست، مثلاً تمّ بالعقد را هم استعمال نمی کنند و لذا انصافاً بین وفی و تمام نسبت تساوی نیست، نزدیک هم هستند اما نسبت تساوی نیست، وفی بالعقد که در لغت عرب در روایات هم استعمال شده و استعمال قانونی هم دارد این به معنای این که وفا و تمامیت و کمال را در عقد قرار بدهد.

حالا اگر به صیغه امر باشد آن جا به قول مرحوم نائینی ایجاد است و به قول ما یک طلب درست می کند، بعضی ها هم گفتند نسبت طلبی، عرض کردم تفسیر امر به نسبت طلبی روشن نیست، نسبت یک معنای انتزاعی است که بعد از طلب می آید، امر خودش طلب است نه این که نسبت طلبی باشد، نسبت ها همیشه انتزاعی اند، این ها خود معنا نمی شود باشند، علی ای حال کیف ما کان پس اگر گفت فِ بنذرک یعنی شما وفا را در نذر قرار بده، آن وقت اگر نذر کرد نماز شب بخواند این مفادش این است که این نماز شب را بخوان، این وفا، این تمامیت، این کمال را، این پر شدن را در نذر اتصالش بده به نذر، نذرت قیام شب بوده، نماز شب بوده انجام بده و لذا اگر ما باشیم و ظاهر این تعبیر از وفی بنذر معنای فعلی می فهمیم یعنی انجام بده نذرت را، این جا یواش یواش می خواهیم دقیق باشیم

پاسخ پرسش: بحث ایفاء، برسیم به ثلاثی مزید، اول بحث تفعیل را بگوییم که مختصر است، وفی بعضی از لغویین داشتند ابراهیم دارد وفی ای بلغ دعوتهم، ظاهرش همین طور که این ها فرمودند و این مطلب به نظر من مطلب دقیقی است، وفی همان تمام شدن است لکن لحظه پایانی را می بیند در هیئت، یوفی اجورهم، وفی اجره، وفی عمله، ظاهرش کلمه توفیه این که نوشتند یکی است نه، درست است به معنای پر شدن و کامل شدن و تام شدن است لکن در وقت آخر می بیند، اگر در وقت آخر ببیند یوفینهم اجورهم، آن را ببینید عمل را تمام شد آن اجر را هم کامل بهشان می دهد، ببینید آن لحظه آخر را می بیند پس ما یک دفعه خود عمل را می بینیم آن جا را وفی بکار نمی برند، یک دفعه آن لحظه پایانی، آن هم پایان است، آن هم تمام است، فرق نمی کند، آن جا وفی دارد این هیئت افرادی را، و اما اوفی، اوفی چون باب افعال است این باب افعال معنایش این است که آن را وافی قرار می دهد، خوب دقت بکنید!

این ظاهرا معنای فعلی را می بیند، فرض کنید شما پیمانہ ای دارید کہ ہی توی این آب می ریزید تا پر بشود، این جا افوی بکار می برند، افوی الکیل، بریزید تا پر بشود اما وفی آن مرحله آخر است، وقتی پر شد آن جا می گویند وفی الکیل، خوب دقت بکنید، یک موردش حالت فعلی است و لذا گفت و اوفی الکیل، این به اصطلاح مراد طلب فعل است، نکته اساسی این است اوفی الکیل

پرسش: مبهم

آیت الله مددی: آن هم می آید، لکن به این معنا کہ از دیگری بخواهیم. مثل ایجاب و استیجاب، لذا ایفاء من پر بکنم کیل را، استیفا بخواهم آن کیل را پر بکنم، آن هم فعل است، الذین اذا اکتالوا علی الناس یستوفون، از او می خواهد کیل را پر بکند لذا مرحوم آقای هم به معنای اخذ گرفت، اولی را اعطا کرد و دومی را اخذ گرفت، حرف ایشان درست هم هست، بحث سر این است کہ اگر ایفاء به معنای پر کردن و کامل کردن است چرا بآید، اوفوا بالعقود چرا بآید؟ این نکته فنی این جاست، تمام مقدمات را ما امروز گفتیم برای این نکته فنی، به ذهن این طور می آید کہ چون بآید برای اتصال است، به ذهن می آید کہ مراد این است کہ این ایفاء را به فعل متصل بکند، به آن عقد ارتباط بدهد.

پرسش: یعنی می خواهید تعدیه بگیرید؟

آیت الله مددی: تعدیه کہ خودش متعدی است. لذا این طور به ذهن می آید کہ در این جا مراد اگر به بآید نظر به صفت فاعل است نہ به فعل او، این اگر درست بشود خیلی مشکل حل می شود. یعنی اگر گفت اوفوا بالعقود یعنی اگر عقدی بستی تو ملتزم باش صفت تو، یعنی کونوا وافین بالعقد، شبیه اسناد اشتقاقی است اگر گفت ف بنذرک شبیه اسناد فعلی است ولی اگر گفت اوفوا الکیل شبیه اسناد فعلی است اما اگر گفت اوفوا بالعقود، این شبیه اسناد اتقاقی است، این مراد این نیست کہ فعل از او بخواهد، عقد را پر کن، عقد شده، تو ملتزم به عقد باش، این می خواهد صفت فاعل را درست بکند و لذا در جایی کہ خودش متعدی می شود مثلا اوفوا الکیل و لا تخسروا المیزان، یستوفون یخسرون، خسارت صفت فعل است، کم نگذار، استیفا بکن اگر گفت اوفوا الکیل کیل را تمام بکن و لا تخسروا، این فعل است یعنی شما کیل را پر بکن کیل را کم نگذار اما اگر در جایی کہ می گوید اوفوا بالعقود یا بالایمان و لا

تنقضوها، آنجا نقض بکار می رود، روشن شد؟ اگر ما با خود قرآن باشیم یعنی کار به لغت نداشته باشیم یعنی در جایی که با باء می آید مقابل ایفاء با نقض است، نقض حالت فرد است، صفت فرد است یعنی مراد این است که اگر شما عقد بستی نظر به این نداری که عقد را تمام بکن، عقد بسته شد تمام شد، شما ملتزم باش. این به نظرم خیلی معنای لطیفی است انصافا، یکفی فائده، اوفوا بالعقد غیر از اوفوا الکیل است، دیروز از مرحوم اصفهانی گفتم، اوفوا الکیل فعل است اما اوفوا بالعقد یعنی شما قرارداد بسته شد، شما ملتزم باش، نقض نکن، آن جا گفت خسارت نده، کم نگذار، آن جایی که اوفوا الکیل است می گوید کم نگذار یعنی کیل را پر کن، پس توفیه مرحله آخر پر کردن است، ایفا خود پر کردن است یا کامل کردن است، آن وقت اگر متعدی بشود مستقیما معنای فعلی مثل معنای حدی، اسناد حدی اراده می شود، اگر با باء بیاید اوفوا بالعقد پس ف بالعقد معنای فعلی است و لذا می گفت ف بنذرک، نذر که عمل کن، این جا مراد عمل است.

در باب عقد تو عقد بستی، ملتزم باش نقضش نکن، ملتزم باش ولی نقضش نکن. إن شا الله فردا تتمه کلام

و صلی الله علی محمد وآله الطاهرين